دوشنبه ۱۴ آبان ۱۴۰۳
شماره ۴۲۷۰
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

رهبر انقلاب در دیدار خانواده شهدای اخیر پدافند تاکید کردند

ایستادگی در مقابل خبیث‌ترین دشمن

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی ظهر دیروز در دیدار خانواده‌های شهدای نیروی پدافند هوایی ارتش که در شرارت اخیر رژیم صهیونیستی به شهادت رسیدند، مقام این شهدا را عالی دانستند و گفتند: «همه شهدا در جایگاه ممتاز و در جوار پروردگار از نعمت الهی برخوردارند؛ اما شهادت این عزیزان به دلیل دفاع از کشور و ملت در مقابله مستقیم با رژیم صهیونیستی که خبیث‌ترین دشمن اسلام است، شهادت برجسته و مهمی است.»

رهبر انقلاب همچنین برای خانواده‌های این شهدا صبر و آرامش دل مسئلت کردند و افزودند: «اجر خانواده‌های شهدا از شهدا کمتر نیست.»

اپوزیسیون کلاسیک دهه ۷۰ امروز موضعی ضد اسرائیل و پهلوی دارد، اتفاقی که باید به فال نیک گرفت

حق با جمهوری اسلامی بود

علی مزروعی
خبرنگار گروه نقد روز

در چند روز اخیر یک مناظره بین عبدالکریم سروش و ابوالقاسم علیدوست به بهانه اولین حضور سروش در رسانه‌های ایران بازتاب کرده است. تغییر رویکردی که سروش در مواجهه با رسانه‌های ایرانی در پیش گرفته را شاید بشود خروجی تغییر رویکرد فکری او درنظر گرفت. عبدالکریم سروش که زمانی معتقد بود «انسان‌های امروزی مایلند یک انسان حق‌مدار باشند تا یک حیوان تکلیف‌گرا» این روزها نسبت به رفتارهای غیرانسانی رژیم صهیونیستی منتقد شده و در واکنش به جنایات این رژیم در ضاحیه بیروت می‌نویسد: «انسان‌نماهایی پیدا شده‌اند که با هیچ استانداردی در زمره انسان نیستند.» اکبر گنجی نیز که منتهی‌الیه طیف راست و چپ سیاسی را تجربه کرده است و روزی در پاسخ به مقاله‌ای از محسن کدیور نوشته بود: «عدالت‌ورزی همان قدر انسانی است که ظلم و بیداد» این روزها اسرائیل را «سازمان تروریستی» و «بی‌رحم» خطاب می‌کند. اینکه چه اتفاقی افتاده است که گنجی از توصیف کردن ظلم به رفتاری انسانی و غیرمضموم، اکنون به تقبیح بی‌رحمی می‌پردازد و سروش به کسانی معترض شده که زمانی آن‌ها را «انسان حق‌مدار» می‌دانست سوالی است که شاید وضعیت این روزهای جهان کمی پاسخش را توجیه کند.

شاید کمی عجیب باشد ولی افرادی که در دهه ۷۰ برای ایران حکومت سکولار را تجویز می‌کردند این روزها واقعیت آرمان‌شهری را که به آن امید بسته بودند بهتر درک کرده‌اند. آمریکا و اروپا با تمام ادعاهای حقوق بشری اکنون بدون توجه به افکار عمومی جهان از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کنند. به نظر می‌رسد کشتار بیش از ۵۰ هزار انسان بی‌گناه در غزه و هزاران نفر در لبنان و سکوت دولت‌های غربی آنقدری تأثیرات معرفتی روی بخشی از بدنه جریان روشنفکری گذاشته است که آن‌ها حاضر شده‌اند تلویحا از مواضع دهه ۷۰ خود عبور کنند.

فارغ از تمام انتقاداتی که به رویکردهای سیاسی جریان روشنفکری وارد است، نباید از این نکته به راحتی عبور کرد که بر سر مقابله با رویکرد جنایتکارانه رژیم صهیونیستی، اجماعی نظری و عملی به‌وجود آمده است. به طور حتم باید این رویکرد را حفظ و تقویت کرد.

تمسخر حقوق بشر غربی توسط عبدالکریم سروش

عبدالکریم سروش که زمانی مهم‌ترین چالش در ایران را چالش میان اخلاق و حقوق می‌دانست و مدعی بود «بسیاری از مسائلی که در گذشته غیراخلاقی بوده، امروز تحت عنوان حق، اخلاقی محسوب می‌شود» این روزها تقابل سختی را با رویکرد غیراخلاقی رژیم صهیونیستی و حامیانش در پیش گرفته است. او طی صحبت‌هایی درباره بمباران لبنان می‌گوید: «ما به جایی رسیده‌ایم که از انسان بودنمان شرم می‌کنیم، انسان‌نماهایی پیدا شده‌اند که با هیچ استانداردی در زمره انسان نیستند.» سروش عدم پایبندی مدعیان حقوق بشر به ادعاهایشان را این‌گونه به تمسخر می‌گیرد: «کسانی که دست به این جنایت‌ها می‌زنند حقوق بشر را از حفظند و چند دفعه امتحان داده‌اند ولی می‌بینیم گرگان هار بی‌مهار می‌تازند و صدا از احدی درنمی‌آید و رئیس آن جنایتکاران به سازمان ملل می‌رود و شاخ و شانه می‌کشد و با کمال ننگ چنان سخن می‌گوید که گویی بر قله اخلاق ایستاده است! این مصیبت روزگار ماست.» سروش تیغ انتقاد را به روی سازمان ملل نیز کشیده و از بی‌عملی این سازمان این‌گونه گلایه می‌کند: «شاید واقعاً اصلاح جهان به مصلح الهی نیاز داشته باشد؛ می‌بینیم بالاترین کاری که کردند تأسیس سازمان ملل بود اما همان هم تحقیر و تمسخر شده است.» سروش همچنین پس از بمباران بیمارستان المعمدانی توسط رژیم صهیونیستی این رژیم را «قصاب غاصب» توصیف کرده و می‌گوید: «هیچ کلمه خوبی جز «قصابان غاصب» و «غاصبان قصاب» برای این‌ها نیافتم.» او علاوه بر انتقاد با رویکردهای ضدبشری غربی‌ها پیش از این با اپوزیسیون ایران که ترکیبی از سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان بودند نیز مرزبندی کرده بود تا نشان دهد با خوی دیکتاتوری ضدایرانی آن‌ها همراهی ندارد.

سروش، با اشاره به کنفرانسی که در دانشگاه جرج‌تاون واشنگتن با حضور چهره‌هایی همچون رضا پهلوی، نازنین بنیادی و مسیح علی‌نژاد شکل گرفت، این‌گونه کنایه می‌زند: «این افراد تلاش داشتند به نوعی نقش رهبری برای آینده ایران را به خود اختصاص دهند؛ با این تصور که شهرت رسانه‌ای آنان به معنای محبوبیت میان مردم ایران است.» سروش با انتقاد از آگاهی محدود این افراد از مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران، تصریح کرد که این چهره‌ها نه با مردم ایران و ارزش‌های آنان ارتباط دارند و نه به دیانت و سنت‌های آن‌ها احترام می‌گذارند. او افزود که بیشتر این افراد، حتی سابقه زندگی در ایران را ندارند و با ارزش‌ها و مشکلات مردم آشنا نیستند؛ با این حال، مدعی رهبری برای کشورند و تصور می‌کنند که می‌توانند وضعیت ایران را بهبود ببخشند.

سروش همچنین منفعت‌طلبی این افراد را مورد اشاره قرار داده و می‌گوید: «اهداف و حمایت‌های این افراد بیشتر از منابع و سیاست‌هایی ناشی می‌شود که مشخص است از چه سمت و سویی به آن‌ها می‌رسد.»

اکبر گنجی؛ از حکومت سکولار تا مبارزه با مدعیان سکولاریسم سلطنتی

اکبر گنجی روزگاری منادی تشکیل حکومتی سکولار در ایران بود. او با این امید بر روی یکی از صندلی‌های کنفرانس برلین نشست ولی این روزها علیه رژیم صهیونیستی و حامیان غربی آن موضع‌گیری می‌کند تا نشان دهد حداقل به نسخه سکولار تجویز شده از جانب غربی‌ها دیگر امیدی ندارد. او هم زمان رضا پهلوی را به باد شدیدترین انتقادها گرفته تا با رویکردهایی که سکولاریسم را از مسیر ارتجاع و بازگشت به دیکتاتوری دنبال می‌کنند، مرزبندی کرده باشد. پس از آنکه رضا پهلوی به امید سهم بردن از براندازی حکومت دست به دامان اسرائیل شد و از حمله اسرائیل علیه مردم ایران حمایت کرد بسیاری از بدنه روشنفکری اپوزیسیون نیز این رویکرد او را مورد انتقاد قرار داد. اکبر گنجی نیز به عنوان منتقد صریح رضا پهلوی به این رویکرد تاکنون بارها واکنش نشان داد. او که رضا پهلوی را «رضا پالانی» خطاب می‌کند در متنی علیه او می‌نویسد: «خائن به وطن جز غش کردن یکسویه در آغوش اسرائیل هیچ کار دیگری بلد نیست. رضا پالانی متنی علیه ایران و نظامیان ایران با کلی تعریف و تمجید از اسرائیل منتشر کرده است. در تاریخ فقط و فقط از او و سلطنت‌طلبان به عنوان خائن به ایران و مزدور اسرائیل یاد خواهد شد.» اکبر گنجی اقدامات جنایتکارانه اسرائیل را نیز بارها مورد انتقاد قرار داده است. او که این رژیم را «بزرگ‌ترین سازمان تروریستی جهان» خطاب می‌کند با انتشار ویدئویی از خوشحالی سربازان اسرائیلی می‌نویسد: «جشن ارتش نازی پس از کشتار بیش از ۴۳ هزار فلسطینی که ۷۳ درصد آن‌ها زن و بچه هستند» او به حملات رژیم صهیونیستی به لبنان نیز این‌گونه واکنش نشان می‌دهد: «می‌خواهند که هیچ لبنانی در جنوب لبنان حضور نداشته باشد و قصد هم ندارند مناطق قبلی اشغالی لبنان را تخلیه کنند. در واقع اسرائیل مخالف قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل است.» گنجی رویکرد کشورهای غربی در حمایت از اسرائیل را نیز بارها مورد انتقاد قرار داده است. او درباره چرایی حمایت انگلستان از این رژیم می‌نویسد: «انگلیس یکی از تأمین‌کنندگان اصلی تسلیحات برای اسرائیل است. اگر بپذیرد که جنایات جنگی اسرائیل نسل‌کشی است، پای خودش هم به عنوان مشارکت مستقیم در نسل‌کشی گیر می‌افتد.» او کاندیداهای هر دو حزب آمریکا در انتخابات را بابت حمایت از اسرائیل مورد انتقاد قرار می‌دهد. گنجی در مورد ویدئویی از صحبت‌های هریس او را منافق صهیونیست توصیف کرده و می‌نویسد: «برای یهودیان یک جور و برای مسلمانان به گونه دیگری سخن می‌گوید. اما در عمل فقط حامی اسرائیل است.» او در چند وقت اخیر در کانال خود تشریح فساد اخلاقی ترامپ را به عنوان یکی از اصلی‌ترین محورها انتخاب کرده و ترامپ را اسلام‌ستیز و مسلمان‌ستیز توصیف می‌کند تا به این طریق به اظهارات دروغین او واکنش نشان داده باشد؛ اظهاراتی که طی آن رئیس جمهور پیشین آمریکا برای جلب رأی مسلمانان خود را حامی صلح توصیف کرده و از حمایت مسلمانان و اعراب از خود گفته بود.

تأثیر تحولات اخیر بر جریان روشنفکری

در پی حوادث یک سال گذشته در غرب آسیا برخی از چهره‌های شاخص جریان روشنفکری غربگرا که سال‌ها بر طبل پیروی از اصول غربی می‌کوبیدند و با تاکید به تشکیل حکومتی سکولار به دنبال مدل‌های غربی برای پیشرفت و توسعه ایران بودند اکنون به انتقاد از جنایات علیه فلسطینیان پرداخته‌اند. روشنفکران و سیاسیون به این باور رسیده‌اند که غرب در برخورد با نقض حقوق بشر در کشورهای خاورمیانه به دلیل منافع سیاسی و اقتصادی خود به صورت گزینشی عمل می‌کند و استانداردهای دوگانه‌ای را دنبال می‌کند. در جریان جنگ غزه که بسیاری از مردم بی‌گناه جان خود را از دست دادند و زیرساخت‌های حیاتی فلسطین به کلی ویران شد کشورهای غربی هیچ واکنش جدی و بازدارنده‌ای از خود نشان ندادند. این سکوت به‌گونه‌ای تعبیر شد که گویی جان و حقوق فلسطینیان و دیگر ملت‌های غرب آسیا برای غرب اهمیت کمتری نسبت به منافع سیاسی و اقتصادی آنها دارد. این برخورد دوگانه سبب شد که بسیاری از روشنفکران به این نتیجه برسند که معیارهای حقوق بشری غرب، وابسته به منافع است و هنگامی که به مصالح آنان ارتباطی ندارد، سکوت اختیار می‌کنند.

بازنگری در اصول و رویکردهای روشنفکری

این تجربه‌ها سبب شده که برخی از روشنفکران ایرانی به بازنگری در اصول و رویکردهای خود بپردازند و حتی اگر نه به صورت کامل، حداقل در برخی از مواضع پیشین خود تجدیدنظر کنند. بسیاری از آنان اکنون بر این باورند که نگاه صرفاً تقلیدی و سانتیمانتالیستی به غرب نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد. به نظر می‌رسد آنان درک کرده باشند که پیروی بدون انتقاد از سیاست‌ها و ارزش‌های غربی نه تنها راهگشا نبوده بلکه سبب تحمیل معیارهای دوگانه بر جامعه می‌شود. اگر به گذشته بازگردیم و به دهه‌های گذشته به‌ویژه دهه هفتاد نگاهی بیندازیم به یاد خواهیم آورد که جریان روشنفکری با تعابیر تند به تقابل با حکومت دینی می‌رفت و آن را عقب‌ماندگی تعبیر می‌کرد. اما اکنون و با مشاهده تأثیرات منفی سیاست‌های غرب در منطقه و بی‌تفاوتی نسبت به کشتار مردم بی‌گناه برخی از همین روشنفکران تلویحا به تجدیدنظر در باورهای پیشین خود پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که نقد غرب نه تنها به معنای عقب‌ماندگی نیست بلکه نشانه‌ای از درک واقعیات پیچیده جهان معاصر است. برای همین عبدالکریم سروش که حامیان حکومت دینی را حیواناتی تکلیف‌گرا خطاب می‌کرد و مخالفان آن را انسان‌های حق‌گرا می‌دانست اکنون خود در صف اول منتقدان به جنایات و درنده‌خویی‌های دولت‌های غربی نشسته است.

برخورد به دیوار آرمان‌شهر غربی

حقوق بشر همواره به عنوان یکی از ارزش‌های بنیادی و ابزارهای تبلیغاتی غرب در جهان مطرح بوده است. این موضوع سبب شد که بسیاری از روشنفکران غربگرا در ایران با امید به حمایت‌های غرب و بهره‌گیری از این ارزش‌ها برای رسیدن به توسعه و دموکراسی رویکرد خود را با آن هم‌سو کنند. آنان اعتقاد داشتند که پیروی از اصول و هنجارهای غربی به بهبود شرایط حقوق بشر و کاهش فشارهای خارجی کمک خواهد کرد. با این حال حوادث تلخ سال‌های اخیر به‌ویژه در خاورمیانه نشان داده که کشورهای غربی در عمل، حقوق بشر را بیش از آنکه به عنوان یک اصل جهانی بدانند ابزاری برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی خود به کار می‌برند. برخورد منفعلانه غرب با قتل عام مردم بی‌گناه فلسطین و لبنان و عدم واکنش جدی نسبت به این وقایع شک و تردیدهایی جدی‌ای در میان روشنفکرانی که زمانی به حمایت غرب دل بسته بودند، به وجود آورده است.

سیدجواد میری در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

اگر سروش در ایران بود به این نگاه متفاوت از نظم جهانی نمی‌رسید

زهرا طیبی
خبرنگار گروه نقد روز

«ما به جایی رسیده‌ایم که از انسان بودنمان شرم می‌کنیم، انسان‌نماهایی پیدا شده‌اند که با هیچ استانداردی در زمره انسان نیستند.» این بخشی از صحبت‌های عبدالکریم سروش در واکنش به حملات صهیونیست‌ها در لبنان بود. در یک سال اخیر مواضع عبدالکریم سروش درباره آنچه در غزه رخ داده، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. درحالی که سروش زمانی از سکولارشدن حکومت حمایت می‌کرد و سکولاریسم را امر پسندیده‌ای می‌دانست. این روزها اما الگوهای سکولار را به‌وضوح مورد انتقاد می‌دهد و نمونه واضح آن هم صحبت‌هایی است که درمورد حوادث منطقه مطرح می‌کند، امری که این گزاره را تقویت می‌کند که آنچه در یک سال گذشته در غزه رخ داده و موضع‌گیری صهیونیست‌ها نقش موثری در تغییر نگاه او به آرمانشهر غرب داشته، برای بررسی اینکه آیا اساسا این گزاره صحیح است و اساسا تغییر شگرفی در نگرش او رخ داده یا خیر، با سیدجواد میری، جامعه‌شناس و عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت‌وگو کردیم که در ادامه مشروح این گفت‌وگو را از نظر می‌گذرانید.

سیدجواد میری سیر تغییر تفکر عبدالکریم سروش را بررسی کرد و گفت: «باید چند عامل را در مورد تفکر سروش مدنظر قرار داد؛ یکی از آن عوامل یا مؤلفه‌های اصلی، در تفکر سروش با همان تغییرات، تحولات و دگرگونی‌هایی که داشته؛ این است که ریشه‌های اصلی تفکر او قرابت عمیقی با جریان امپرناسیونالیسم اسلامی در جهان دارد. منظور این است که تقریباً از حدود ۶۰ یا ۷۰ سال پیش، برخی متفکران و اندیشمندان ایرانی و کسانی که در حوزه عمومی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی فعال بودند، نیم‌نگاهی داشتند به تحولات جهان عرب و زایش و پیدایش رژیم صهیونیستی و اشغال فلسطین، همچنین اختلاف و تنازع و جنگ‌هایی که بین دول عربی و اسرائیل رخ می‌دهد. در فضای جنگ سرد بعد از سقوط آلمان نازی که جهان به دو کمپ بزرگ تقسیم می‌شوند (یکسو شوروی و کمونیسم بود و یکسو آمریکا و کاپیتالیسم و نظام سرمایه‌داری حضور داشت) بسیاری از کسانی که در حوزه عمومی چه در ایران و جهان اسلام و حتی در کشورهای معروف جهان سوم یا همان روشنفکران جهان‌سومی یا جریان سومی معروف بودند، نگاه‌هایی پیشروانه داشتند به مبارزات ضدآپارتاید در آفریقای جنوبی و مبارزات فلسطینی‌ها در برابر نوعی از آپارتاید مذهبی که صهیونیسم در فلسطین ایجاد کرده بود. بعد از انقلاب ایران، سروش در این فضا، رویکردها، تعاملات و دیدارهایی با جریان فتح و جریان‌های فلسطینی داشت، اما دوره فطرتی هم در چهارچوب تحولات وی وجود دارد و آن هم زمانی است که با شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی، مباحث انقلابی که ریشه‌های امپرناسیونالیسم اسلامی و همچنین امپرناسیونالیسم سوسیالیستی دارد و نگاه جهانی به تحولات ایران و جهان، بحث‌ها دامنه درونی پیدا می‌کند. درواقع بحث‌های امپرناسیونالیستی و ابعاد جهانی، مشخصاً در دو جریان، یکی جریانی که معروف به خط امام است و دیگری جریان راست که بعدها تبدیل به دو جریان اصولگرا و اصلاح‌طلب می‌شود، معطوف به بازی‌های قدرت، تعامل قدرت و ساختارهای قدرت در درون نظام جمهوری اسلامی می‌شود.»

قرابت عمیق تفکر سروش با امپرناسیونالیسم اسلامی

میری به این موضوع اشاره کرد که سروش ایدئولوگ جریان اصلاح‌طلب بود و گفت: «جریانی که به اصلاح‌طلب معروف می‌شود، ایدئولوگ یا معمار آن سروش است و این باعث می‌شود در تقابل با جریان راست و بعداً حکمرانی که از آن با عنوان هسته سخت قدرت یاد می‌شود و بعد از شکست‌های پیاپی که جریان اصلاح‌طلب در حوزه قدرت و امر سیاسی با آن روبه‌رو می‌شود، ازنظر روان‌شناختی تأثیر زیادی بر کنشگران اصلاح‌طلب و معماران جریان اصلاح‌طلب- که یکی از آنها سروش بود- بگذارد و از گفتمانی که گفتمان حکمرانی است، فاصله بگیرد. اما بعد از اینکه او از ایران مهاجرت می‌کند و بعد از قرار گرفتن در آمریکا و آشنا شدن با جریان‌های رسانه‌ای، لابی‌های قدرت و دیدن واقعیات، نه از لنز جمهوری اسلامی، بلکه در فضای جهانی، قتل‌عام و کشتار بی‌رحمانه اسرائیلی‌ها علیه مردم فلسطین و لبنان، همچنین حمایت علنی‌ای را که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها از این قتل‌عام و کشتار می‌کنند، می‌بیند. درواقع این موضوع جایی برای کسی نمی‌گذارد که اگر ذره‌ای از قلب و انسانیت و عطوفت برخوردار باشد، بخواهد مسئله کشتار فلسطین و مردم لبنان را در نسبت با حکمرانی جمهوری اسلامی تفسیر کند؛ چراکه خیلی از گروه‌هایی که در داخل ایران به نوعی با حکمرانی زاویه دارند، تصور می‌کنند اگر در باب فلسطین و قتل‌عام مردم در فلسطین صحبت کنند، نظام حکمرانی را تقویت می‌کنند. این دوگانه‌سازی‌های کاذب باعث شده خیلی از افراد نتوانند با گفتمان حقوق بشر جهانی، نه به معنایی که به صورت سیاسی و اتحادیه اروپا و حتی چین و روسیه در فضای جهانی از آن سوءاستفاده می‌کند، بلکه به عنوان مبنای حقوق بشر، به این معنی که انسان بماهو انسان فارغ از دین، مذهب و ملیت و مکانی که در آن زندگی می‌کند، حقوق اولیه‌ای دارد و شما نمی‌توانید ۸۰ تن بمب را روی ساختمانی مسکونی یا بیمارستان بریزید و بعد بگویید آنجا بیمارستان نبود و عده‌ای چون با جمهوری اسلامی زاویه دارند، بگویند این موضوع ایرادی ندارد. در مقام یک متفکر، یک روشنفکر و انسانی که اهل نظر است، نمی‌توان نسبت به اینها بی‌تفاوت بود و یقیناً سروش با تمامی تفاوت‌های فکری که انسان‌ها می‌توانند با هم داشته باشند و به عنوان کسی که با مولوی و عرفان همراه است و اهل فلسفه و ذوق است، نمی‌تواند بی‌رحمی و بربریت را بزک کند و به آن نام تمدن و مدنیت بدهد. به نظر من این اتصالی است با تفکری که در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ و اواسط دهه ۷۰ با آن ارتباط داشت و جریان امپرناسیونالیسم اسلامی، به نوعی بازگشت و بازیابی و بازجست دوباره آن نسبت‌ها در این وضعیت جهان جدید است.»

تلاش سروش برای ارائه فلسفه سیاسی جمهوری اسلامی به روش دیگر، شکست خورد

میری درخصوص اینکه آیا تفکر سروش در این سال‌ها در مسیر تناقض حرکت کرده یا خیر، گفت: «زمانی ما در ساحت امر متافیزیکال بحث می‌کنیم و می‌گوییم آیا می‌شود با نگاه کانتی، پوپری و تفکر ذوقی و قرآنی و شهودی امور را مورد ارزیابی قرار داد؟ یقیناً بحث‌هایی که سروش در قبض و بسط تئوریک شریعت می‌کند به نوعی ذیل خوانش کانتی از تفکر ذوقی است که اساساً از آن منظر نمی‌توانید به نتیجه برسید؛ چراکه اساساً موضوع سوبژکتویسیم، چهارچوب و مشخصات و شاخصه‌هایی دارد. اگر از این منظر بخواهیم سروش را نقد کنیم، نمی‌توانیم به نتیجه برسیم؛ چراکه از درون نیهیلیسمی که در جهان شکل گرفته، تفکر سوبژکتیویسمی بیرون می‌آید که به نوعی سروش در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی تلاش می‌کرد، آن تفکر را در برابر تفکری که از درون آن ایده ولایت فقیه ظهور کرده بود و سروش فکر می‌کرد اگر بتواند آن تفکر را جایگزین کند و ریشه‌های تفکر ذوقی یا شهودی را سست کند، می‌تواند حاکمیت ولایت فقیه را در جمهوری اسلامی تضعیف کند یا در برابر خوانش روحانیتی از دین و تشیع، خوانش غیررهبانی و روحانیتی از تشییع بدهد. این پروژه شکست خورد و حداقل ازنظر زمانی تا امروز انجام نشد، اما باز می‌بینیم در ۱۰ سال اخیرش درست است که پیش‌تر هم با مولوی و تفکر عرفانی به نوعی دمخور بود، اما بازگشت تفکر ذوقی در مثنوی معنوی داشت. این نشان می‌دهد از درون سوبژکتیویسم کانتی، مولوی و شمس بیرون نمی‌آید، بله اینجا شاید به نوعی تناقضی دیده می‌شود و اگر بخواهیم عمیق‌تر به این موضوع بپردازیم، می‌توان گفت انسان اساساً موجودی پارادوکسیکال و متناقض است، اما بحث‌هایی که سروش به دلیل آنها هم درخشید هم مورد غضب قرار گرفت، این بود که از منظر فلسفه سیاسی می‌خواست نوع دیگری از فلسفه سیاسی را در جمهوری اسلامی حاکم کند و عملاً این پروژه شکست خورد و اصلاح‌طلبی به معنایی که معمار آن سروش و مجری آن آقای خاتمی بود، امروز اثری از آن دیده نمی‌شود، جز اینکه بتوانند چند صندلی و کرسی در ساحت قدرت بگیرند، اما از منظری می‌توان گفت اساساً وضعیت پارادوکسیکال، وضعیت هر انسان اهل تفکری است که در جهان زیست می‌کند.»

آنچه فوکویاما در ۱۹۹۰ در مورد نظم جهانی فهمید سروش با تأخیر ۳۰ ساله به آن رسید

میری به این موضوع اشاره کرد که اگر سروش در ایران بود، این تغییر در ساحت تفکر را نداشت و گفت: «در ساحت تفکر به این موضوع باور دارم اگر سروش در ایران بود، به این نتیجه و استنباط نمی‌رسید و خود این جابه‌جایی جغرافیایی صورت گرفته به جهان به معنای نظم جهانی، متفاوت نگاه می‌کند، یقیناً تأثیر بنیادین بر او داشته و اگر در ایران بود به این نتیجه نمی‌رسید. این جابه‌جایی باعث شده که به بازخوانی جدیدی از فلسفه سیاسی لیبرالیسم برسد. فراموش نکنیم در سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ که تقریبا سال ۷۰ تا ۷۱ خودمان می‌شود، فیلسوف سیاسی آمریکایی به نام فوکویاما بحثی را مطرح کرد، حول اینکه با فروپاشی دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق تاریخ به پایان رسیده است. این به پایان رسیدن تاریخ به دو معنا یا دو اعتبار است، یکی اینکه تاریخ به هدف خود رسید و انسان و بشر خردمند در طول ۲۰۰ هزار سال یا ۴۰ هزار سال در جست‌وجوی ساختن تاریخ و آرمانشهری بود که هدفی داشت و هدف آن هم این بود که مبتنی بر سیستم نظام سرمایه‌داری و لیبرال است، یعنی تاریخ به هدف خود رسید و تمام شد و دیگر قرار نیست بیش از این به جای دیگری برود. این می‌تواند از درون تکامل پیدا کند، اما تمام شده است. از طرفی هم مسئله این است که تاریخ قرار نیست به جای دیگری برود، تمام شده و به پایان خود رسیده است. جالب است که فوکویاما با گذشت زمان و سیاست‌ها و ظهور گروه‌هایی مثل القاعده و الان هم جنگ بین روسیه و چین و آمریکا و کره شمالی که جهان دارد در وضعیت جنگی آرایش خود را به هم می‌زند، بحث پایان تاریخ و بسط لیبرالیسم در جهان و اینکه اساساً لیبرالیسم تنها هدف تاریخ و جهان است، به نوعی دود شده و به هوا رفته و سروش هم نمی‌تواند فارغ از این دغدغه‌ها باشد. اگر روزی تصور این بود که لیبرال دموکراسی، خوانشی که مبتنی بر فلسفه پوپری بود و پوپر در برابر فاشیسم و نازیسم و کمونیسم و لیبرالیسم و فلسفه لیبرالی را به عنوان ارزش مطلق و آرمانشهر تلقی می‌کرد که باید در برابر جامعه بربرها و کشورهایی که می‌خواهند تمدن را نابود کنند، باید استقامت و پایداری کند. امروز دیگر کسی چنین تصوری را ندارد و درواقع جهان به این سمت حرکت می‌کند که ما از نظام سرمایه‌داری، کاپیتالیسم کماکان نتوانیم رهایی پیدا کنیم. مگر بشر در ۱۰۰ سال آینده به وضعیتی برسد که بتواند از وضع استثماری نظام سرمایه‌داری بیرون بیاید و به سمت سوسیالیسم و جامعه مطلوبی برسد که مبتنی بر رابطه تومانی و سرمایه‌ای به معنای پولی نباشد. چیزی که در پیش روی ما خود را نمایان می‌کند و با ظهور راست افراطی در جهان، در تمامی بخش‌های مهم جهان از آمریکا و اروپا و آسیا گرفته، به نظر می‌آید مدلی شبیه چین می‌شود و نظام سرمایه‌داری ولی با فلسفه سیاسی اقتدارگرایی رخ می‌دهد. بسیاری از متفکران و استراتژیست‌ها و اهل نظر در اروپا تا آمریکا می‌گویند سرمایه‌داری با اقتدارگرایی بیشتر هماهنگ است تا لیبرالیسم و آزادی‌های فردی و اجتماعی داشتن و انسان مهم بودن و بعد این بسط عقلانیت ابزاری، فضایی را برای انسان به معنای اینکه بتواند در آن خود را شکوفا کند و از خودبیگانگی رهایی پیدا کند، به نظر حداقل در دورنمایی ۱۰۰ سال آینده دیده نمی‌شود. سروش که امروز در آمریکاست با کتاب‌ها و سخنرانی‌های متفکران گوناگونی که دارد، نمی‌تواند خام خیال باشد که جهان به سمت بهشت برین می‌رود و معمار آن هم آمریکاست و لیبرالیسم در جهان بسط پیدا می‌کند. هرچند ۳۰ سال تأخیر داشته باشد، برای مثال حرفی که فوکویاما در ۱۹۹۰ به آن رسید، سروش در ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ به آن رسیده با این تأخیر بازهم مغتنم است.»